

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رؤیای هشتاد

سید ضیاء الدین شفیع



سید ضیاء الدین شفیع

رؤیای هشتم

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی
مدیر هنری و طراح گرافیک: رضا باباجانی
صفحه آرای: محمود بازدار
نوبت چاپ: دوم-۱۳۹۰
شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات قدس رضوی

شابک: ۹۶۴-۹۰۹۹۵-۸-۱

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی اداره امور فرهنگی

تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

- اشاره | ۷
مقدمه | ۹
خواب مطلق | ۱۲
خواب دوم | ۲۱
خواب آخر | ۲۷
نذر | ۲۸
اذن ورود | ۲۹
مسافر | ۳۰
کیوتر | ۳۱
بازگشت | ۳۲
رستاخیز | ۳۳
هروله | ۳۴
آسان‌تر | ۳۵
اشک | ۳۶
معذرت | ۳۷
رخصت | ۳۸
بی‌پروا | ۳۹
سر به زیر | ۴۰
خلوت ازدحام | ۴۱
آرزو | ۴۲
خدا | ۴۳
دل | ۴۴
غزل بی‌پناهی | ۴۵
غزل اول | ۴۶
غزل حال ما | ۴۷

اشاره

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ای آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزدق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال موبدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفتد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجاند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت علیهم السلام درخواست کند برای خاندان نبوت علیهم السلام آثاری تازه و نو بیافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته، مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس علیهم السلام تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

مقدمه

هوالمحبوب

مشهد دهه‌ی چهل، نه تنها برای زائران که حتی برای مجاوران هم تنها در محدوده‌ی صمیمی حرم امام رضا علیه السلام معنا می‌شد. آن روزها مشهد را نه بازارهای پر رونق امروزی و نه با اقامتگاه‌های مجلل، که تنها با صحن حرم و سقاخانه‌ی همیشه شلوغش می‌شناختند.

هنوز صف کشیدن ظهر و عصر مغازه‌دارهای مؤذن تا پای نقاره‌خانه‌ی بست پایین، و... از جمله خاطرات پر رنگ کسانی است که مثل من کودکیشان در رواق‌های صحن کهنه و شبستان‌های مسجد گوهرشاد گذشته است.

وقتی این تصویرها با اتفاقاتی که یک دهه بعد، یعنی مقارن سال پنجاه و هفت پیرامون حرم افتاد درهم می‌شوند و تصویرهای نابی مثل پرواز بی‌امان کبوتران آقا، بالای سر تظاهرات کنندگان که سراسیمه به صحن پناه آورده‌اند، جان می‌گیرند آن وقت دیگر برای شاعر شدن گریزی نیست.

... و سرگشتگی و شاعری، برادرانی دست در گردن یکدیگرند که انکار هر یک، نفی دیگری را در پی خواهد داشت، پس سرنوشت، دست شما را گرفت و از شرقی‌ترین ماذنه‌های این سرزمین دور کرد چندان که گاه سالی بگذرد و تو بخت خواندن دوگانه‌ای در حرم آقا را نداشته باشی...

یک بار هم در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد آقا روح‌ت را آزاد کرد و به دیدار خود طلبید، وقتی اشک پرده بر چشمانت انداخت و تصویرت در آئینه‌های حرم هزار بار تکرار شد رؤیایی در گرفت و شعری طلوع کرد که حالا بر سپیدی این برگ‌ها به یادگار نشسته است و زمزمه‌ی روزها و شب‌های اخیر توست.

هرچه هست - آشفته، یا به سامان - یاد و یادگاری از آن سفر است، هرچه هست سوغاتی خراسانی است...

رؤیای هشتم
یک مثنوی بلند

خواب مطلق

باران گرفت کم کم و رؤیا طلوع کرد
خورشید نام تو، غزلم را شروع کرد
گفتم غزل ولی به نظر مثنوی شدم
حافظ اجازه داد شبی مولوی شدم
دنیال شمس گشتن و هر شب غزل غزل
معشوق را ندیده مرتب غزل غزل
خواب و خوراک از سر شعرم پریده بود
عقلی که پاک از سر شعرم پریده بود

بیهوده بود باید از آغاز دیگری
می‌آمدم به سمت تو با ساز دیگری
سازی که کوک می‌شد و طوفان سوار بود
سازی که همصدای نی ذوالفقار بود
گفتم که ذوالفقار، درست است ذوالفقار
ها، دست نی نواز علی، دست ذوالفقار
نی می‌زد و زمین و زمان خیره می‌شدند
هو می‌کشید، جان و جهان خیره می‌شدند
شمشیر در مقام علی نی سواری است
زخمی که تیغ نی بزند زخم کاری است
ای زخم‌های کاری صفتین و نهروان!
نی می‌زند علی، بگریزید همچنان!
نی می‌زند، جهان رمه‌ای هول خورده است
خود را به دست مرتع شهوت سپرده است
نی می‌زند، هنوز رمه غرق خوردن است
سرها فدای یک دو شکم کام بردن است

رؤیا تمام شد، نم باران فرونشست
نی ناله‌های مبهم باران فرونشست
رؤیا تمام شد و اگر لایقم هنوز
گفتم بگویم این که تو را عاشقم هنوز
باران گرفت کم‌کم و پاسخ رسیده بود
رؤیا دوباره چشم مرا خواب دیده بود
یک بار دیگر از رفقایم جدا شدم
با عشق خو گرفتم و از عقل وا شدم
عقلی که پاک از سر شعرم پریده بود
خواب و خوارک از سر شعرم پریده بود

می آمد از چهار جهت سمت کوفه، اسب
پیچیده بود بوی خیانت، علوفه، اسب
پیچیده بود بوی خیانت میان شهر
شمشیرهای هرزه‌ی رنگین زبان شهر
در دل برای قدرت و غوغا نفس زدن
بر لب برای حضرت مولا نفس زدن
بر لب خدا خدا و به دل مثل بوله‌ب
قرآن به دوش بردن و حَمَالَةَ الْحَطَبِ

دشوار شد، سخن به صراحت بگو عزیز
حالا که فرصتی شده راحت بگو عزیز
رؤیا که جرم نیست! بگو مو به مو بگو
سر را بلند کن به خودم روبرو بگو

سر را بلند کردم و خواب از سرم پرید
دلشوره‌ی حساب و کتاب از سرم پرید
با خود حساب کردم اگر کربلا شود
میدان انقلاب اگر نینوا شود
لابد حسین علیه السلام، تشنه و تنها نمی‌شود
قبلاً اگر شده، شده، حالا نمی‌شود
ظهر است ظهر روز دهم، ازدحام شد
تهران عزا گرفته و قم ازدحام شد
مردم برای طبل و دهل سینه می‌زنند
از چار راه تا سر پل، سینه می‌زنند

پرسیدم از شما و صدا «بمب و بام» بود
میدان انقلاب فقط ازدحام بود
راه ادای کامل دین از کدام سوست
گم می‌شوم، «امام حسین» از کدام سوست
مقصد کجاست؟ عاقبت از یاد می‌رود
این «خط» فقط به «عشرت آباد» می‌رود
عشرت خطوط شهر شما را سیاه کرد
خورشید راه آمده را اشتباه کرد
آقا پیاده می‌شوم اینجا که کوفه است
سر سبز نیست شهر شما، بی شکوفه است

جای درنگ، هلله کردند عده‌ای
از حرف‌های من گله کردند عده‌ای
این ازدحام، هلله‌ی اهل کوفه است
نفرین، هنوز هم صله‌ی اهل کوفه است
باید به خواب رفت، جهان خواب مطلق است
چشمی که باز نیست، بدان خواب مطلق است
صحراست خواب، تشنگی بی نهایت است
کابوس و وهم و هروله‌ای در حرارت است
خوابی که در حضور تو باشد چه دیدنی است
در بارگاه نور تو باشد چه دیدنی است
رؤیای صادقی برسد هدیه‌ی خداست
دشت شقایقی برسد هدیه‌ی خداست
دشت شقایقی است که در محضر شماست
این خواب عاشقی است که در محضر شماست

شاعر بایست! یاد امام حسن علیه السلام چه شد؟
آن آتشی که سوخته در پیرهن، چه شد؟
شمشیر در نیام فرومانده‌ی غریب...

خواب دوم

درد دلی که در شب مهتاب گفته‌ام
دیوانگی است گرچه که در خواب گفته‌ام
گفتی «بگو ملاحظه‌ی این و آن مکن»
شوریده‌تر شدم من و بی‌تاب گفته‌ام
شوریدگی امان مرا عاقبت برید
این چند بیت را، هم از این باب گفته‌ام
حتی غزل شدم که کمی معتدل شوم
تب داشتم مرتب و از تاب گفته‌ام
تاب و توان این که نگویم نداشتم
من خواب بودم و همه را خواب گفته‌ام

حالا که فرصتی است بگویم چگونه ام
باران دویده است به پهنای گونه‌ام
می‌خواستم مرور کنم بخت خویش را
شب‌های در فراق شما سخت خویش را
شب‌های دلشکسته‌تر از آسمان شدن
خون خوردن و گریستن توأمان شدن
یک چشم اشک و چشم دگر خون گریستن
لیلا به خواب رفتن و مجنون گریستن

این خواب چندم است یکی چشم وا کند
شاید صدا رسید، خدا را صدا کند
ما بی صدا فقط به تو این راز گفته‌ایم
رؤیا حقیقی است که ما باز گفته‌ایم
مشهد نه کربلاست اگر چند مقتل است
داغ حسین علیه السلام تا به ابد داغ اول است
او گفت کربلاست جهان، کربلا شده است
مشهد از این جهت به گمان کربلا شده است
گرنه، یزید و شمر به مشهد نیامدند
هرگز به سمت شرق به این حد نیامدند
اینجا عطش مزاحم کام کسی نشد
آتش نگاهبان خیام کسی نشد
سرهای نی سوار، نگشتند گرد شهر
با چشم اشکبار، نگشتند گرد شهر
مشهد فقط ادامه‌ی خونین کربلاست
یک رکعت از دوگانه‌ی خونین کربلاست

فرسنگ‌ها، غریب سفر کرد شاه طوس
اینجا وضو به خون جگر کرد شاه طوس
لب تشنه بود، دیدن فرزند را، دریغ
خونگریه‌های هرچه و هرچند را، دریغ
فردا مناره‌های سناباد گریه کرد
انگورهای فتنه که افتاد، گریه کرد
فردا تمام شهر، غریبانه می‌گریست
خورشید مانده بود و در خانه می‌گریست
مشهد، نه، قتلگاه رضا علیه السلام شد تمام شهر
خونی نریخت! کرب و بلا شد تمام شهر

حالا تمام شهر، فقط قتلگاه توست
گلدسته‌ها: که پرچم سبز سپاه توست
حالا حرم ادامه‌ی چشم‌تر شماست
گنبد نگاه منتظر آخر شماست

این چشم‌ها شراب به زوار می‌دهند
مستی بی حساب به زوار می‌دهند
وقتی دلی شکست به مستی چه حاجت است؟
گاهی هم التهاب به زوار می‌دهند
حجاج مشهدی! به نظر دل سپرده‌اند
خدمات آفتاب به زوار می‌دهند
دیدار ممکن است اگر مشهدی شوم؟
آئینه‌ها جواب به زوار می‌هند

باران گرفته بود که بیدارمان کند
کم مانده بود خواب گرفتارمان کند

خواب آخر

باران گرفت کم کم و من دور می شدم
تا شرح ماجرای تو، انگور می شدم
باریده بود چشم من از ابتدای شعر
حالا بدون اشک... اگر کور می شدم!
دیدم که در مرام شما حق گرفتی است
حق می دهید، باید، منصور می شدم
امروز هم امام! ولیعهد اگر شوید
انگور می دهند و مجبور می شدم...

پیکی جواد علیه السلام را برساند برای تان
دعبل کجاست نوحه بخواند برای تان؟
آقا عبا کشید بر سر، دعبلی نبود...

نذر

می آیم و اشک پا به پا می آید
تسبیح به دست و بی صدا می آید
نذری است که سالها به گردن دارم
هر پلک که می زنم به جا می آید

اذن ورود

در همه‌ی گناه سرگردانم
در دایره‌ی سیاه سرگردانم
امشب تو اگر اذن دخولم ندهی
تا هرچه که سال و ماه سرگردانم

مسافر

رویازدگی به حال بعضی بد نیست
دریا که به ماه می‌رسد از مد نیست
پیوسته برای او سلامی بفرست
قلب تو مگر مسافر مشهد نیست!؟

کبوتر

یک عمر برای آب و نان می‌رفتم
می‌آمدم و دوان دوان می‌رفتم
یک بار کبوتری مرا مشهد برد
انگار به سمت آسمان می‌رفتم

بازگشت

با آمدن ستاره بر می‌گردم
تا عشق کند اشاره بر می‌گردم
تا آخر عمر بین تهران - مشهد
هی می‌روم و دوباره بر می‌گردم

رستاخیز

خواب از حرکات ماه، دور است این جا
خورشید، شرفیاب حضور است این جا
میلاذ تو مثل صبح رستاخیز است
نقاره زدند، نفخ صور است این جا

هروله

در هروله‌ی این کلمات آمده‌ام
دنبال نمی‌آب حیات آمده‌ام
تا تشنه و لال، مرگ من در نرسد
بر لب همه ذکر صلوات آمده‌ام

آسان تر

رؤیا زده ام کار تو آسان تر شد
آن وعده‌ی دشوار تو آسان تر شد
در محضر مهتاب، امام هشتم
خوابیدم و دیدار تو آسان تر شد

اشک

دل‌ها همه رم خورده است، آهوی شماست
جان‌های جهان گم شده‌ی کوی شماست
محتاج به گریه نیست بخشایش‌تان
این اشک هم از خجالت روی شماست

معذرت

با معذرت از جناب بی‌بی، آقا
تو وارث عطر سرخ سیبی آقا
در این همه ازدحام و این شهر بزرگ
انگار هنوز هم غریبی آقا

رخصت

گیرم که تمام سال را بد باشیم
در خوب و بد کار، مردد باشیم
امروز که سالروز میلاد شماست
رخصت بده تا زائر مشهد باشیم

بی پروا

دل در همه حال یادی از او می‌کرد
شرمنده و روسیاه، هوهو می‌کرد
در دام که می‌فتاد بی‌پروا تر
میل حرم ضامن آهو می‌کرد

سر به زیر

ذکری است مدام بر لب چشمانم
شرمنده تر از همیشه‌ام، ویرانم
با حال خراب و سر به زیر آمده‌ام
آداب زیارت تو را می‌دانم

خلوت ازدحام

در این همه ازدحام خلوت کردم
در همه‌ی مدام خلوت کردم
امشب که حرم شلوغ‌تر هم شده است
بی دغدغه با امام خلوت کردم

آرزو

ای کاش از این که هست، بهتر بشوم
از لطف شما گلی معطر بشوم
باران شده، آرزو برآوردنی است
در صحن نشسته‌ام کبوتر بشوم

خدا

دیگه درد دلی واگو نمی شه
نشون زخم، پرس و جو نمی شه
از اون وقتی که رفتی، دیگه حتی
خدا هم ضامن آهو نمی شه

دل

دلّم می خواست دستاتو بیوسم
نگاه سبز چشمتو بیوسم
دلّم می خواست مثل بچه آهو
علف باشم کف پا تو بیوسم

غزل بی پناهی

اگر باران نمی‌رویاند، نامت، در نگاه من
کجا حرمت نگه می‌داشت آتش، بر گناه من
مرا - کز کودکی چشم تهیدستی است - مهمان کن
به خوابی نور باران نگاهت، پادشاه من!
دخیل غرفه‌های استجابت می‌شود عمری
به امید شفاعت دست‌های بی‌پناه من
به پابوس ضریح مهربانی‌هات می‌آیم
غریبی می‌کند اما دل غرق گناه من
امیری کن، مگر بالا کند روزی سر خود را
دل حسرت نصیب و چشم‌های رو سیاه من
تمام شعرهایم نذر نام مادرت، شاید
شود بر آستان بوسی درگاهت، گواه من

غزل اول

آهسته آهسته باران، آهسته آهسته رویا
از شب گذشتیم و اینک، صبح است صبح تماشا
تن جمله چشم است مسحور، جان جمله گوش است مدهوش
آغوش وا کرده خورشید، دنیا است غرق تماشا
عطر پر جبرئیل است، این آسمان بی بدیل است
نقاره‌ها نفخ صورند، زوار تو موج دریا
فریادها بی‌هیاهو، دل‌ها دل تنگ آهو
جز نام تو ضامنی نیست آهوی دل‌های ما را
در دور دست غریبی، پیچیده بود عطر سیبی
از نینوا بود تا توس، آن عطر، تنهای تنها
آرام می‌گرید اینجا، باران که چشم دل ماست
ما نیز چون تو غریبیم، این آسمان شاهد ما

غزل حال ما

آفتاب نام تو روزی که تابیدن گرفت
آسمان پایین تر آمد، ابر خندیدن گرفت
چشم‌هایم غرق در رفتار زیبای تو بود
شوق، اشکی بود و دیدار تو را از من گرفت
تا به سمت باغ رفتم برگ‌ها را باد برد
شعله‌ی رنگین کمان در چین پیراهن گرفت
دل در آب نهر شستم، سرخ شد چون روی من
وز چراغ لاله، رخت دشت را، دامن گرفت
آفتاب آمد به دل‌داری، سحر از سمت شرق
عصر غمگین شد، سراغ خانه را از من گرفت
پنبه در گوش فلک می‌کرد ابر آسمان
حال من، خواب از دو چشم خسته‌ی آهن گرفت
دود بالا رفت از بس سوخت دل در هجر تو
عاقبت شب شد چنان، تا ماه را روزن گرفت

مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سلام بر خورشید
اشک لطف می کند

زیارتنامه عروج
ناگهانی از ملکوت

رؤیای هشتم

کوچه های اجابت/دفتر اول
کوچه های اجابت/دفتر دوم
کوچه های اجابت/دفتر سوم

پنجره فولاد
آسمان زیر ابرها
یک کاروان آهو